

«عقل، دین، علم»

یا

«تورا دانش و دین رهاند درست...»

سلام. من محمد هستم و این چهارمین قسمت از مجموعه مکتبه. خیلی خوشحالم که همچنان ما رو دنبال می‌کنید. عنوان این قسمت رو گذاشته‌ایم «عقل، دین، علم» یا به تعبیری دیگه «تورا دانش و دین رهاند درست...»

همون طوری که قبلاً گفتیم، علم یکی از معرفت‌های مهم بشریه که با استفاده از اون تونستیم طبیعت رو «کنترل» کنیم. به علاوه از علم فرزندی به نام فناوری متولد شده که روی زندگی ما حسابی تأثیر گذاشته - در حدی که بعضیا عملاً خوشبختی رو با داشتن ماشین‌های پیچیده‌تر معادل می‌دونن! به همین خاطر همس که گاهی علم و فناوری رو به یک شکل تعریف میکنن.

علاوه بر این، خیلی‌ها در تعریف علم می‌گن علم چیزی که لزوماً خوبه. در حالی که خیلی از نظریه‌های علمی فارغ از اخلاق تدوین شده و اتفاقاً در مرحله کاربرد، کاربردهای بسیار غلطی داشتن. یا از طرف دیگه، تعریف‌هایی هستن که بیشتر روی منظم بودن پژوهش‌ها تکیه دارن، ولی این سنخ تعریف‌ها هم به معنای عام علم نزدیکن و در نتیجه شاید ما رو کمی گیج کنن.

پس، از بین تعریف‌های مختلفی که برای علم آوردن، ما اونایی رو ترجیح میدیم که هم موضوع علم رو مشخص کنن و هم روش و هدف اون رو توضیح میدن. چنین تعریف‌هایی، همواره بر نقش تجربه تأکید دارن و به قول فیزیکدان آمریکایی، ریچارد فاینمن، «آزمایش یگانه قاضی حقیقت علمی است». در واقع، عموماً ترجیح میدن علم رو محصول آزمایش و استدلال بدونن که سعی می‌کنن پیش‌بینی‌های جدیدی از طبیعت ارائه بده. یا باز به قول فاینمن: «راه آزمودن همه دانسته‌های علمی آزمایش است ... ولی سرچشمه این «دانسته‌ها» کجاست؟ ... خود آزمایش به تولید قوانین کمک می‌کند، بدین معنا که خط سیر را به ما نشان می‌دهد. البته این کافی نیست؛ قوه تصور نیز لازم است تا بتوان از آن راهنمایی‌ها تعمیم‌های بزرگی ساخت.»

با این تعبیر فاینمن، جایگاه عقل و استدلال در علم معلوم میشه و اگه سری هم به نهج البلاغه بزنینم، می‌بینیم امام اول شیعیان یکی از دلایل بعثت پیامبران رو شکوفا شدن گنجینه عقل‌ها میدونه. پس، از مقایسه این قبیل دیدگاه‌ها، نتیجه می‌گیریم وجه مشترک بین علم و دین، عقله و عقل در هر دوی اونا نقش برجسته‌ای داره.

با توجه به این نکته، قاعدتاً باید جمع بین معرفت دینی و معرفت علمی میسر باشه. یعنی همون عقلی که به ما اجازه میده اصل پذیرش دین رو موجه بدونیم، معرفت علمی رو هم پرورش میده.

با این حال، شاید بگید خب از کجا معلوم که ما چند نوع عقل نداشته باشیم؟ مثلاً آیا ممکنه عقلی که از دین تأثیر گرفته، متفاوت از عقلی باشه که با دین ارتباطی نداره؟ اگه جواب این سؤال مثبت باشه، چندان ضروری نیست که علم رو با دین جمع ببندیم. با این حال، اصل استدلال چیز دیگه‌ایه و تنوع عقل زیاد اونو خراب نمی‌کنه. چرا؟ مهمترین نکته در استدلال ما اینه که دین هم موهبتی از طرف خداوند هس و هم آگاهانه و آزادانه از طرف انسان پذیرفته میشه. یعنی ما عقلی داریم که قبل از آمیخته شدن با وحی، پذیرش دین رو موجه می‌دونه و میتونه درباره چیزایی مثل یگانگی خدا، یا هدف‌مندی آفرینش، و یا وجود معاد بحث کنه. البته اینکه نتیجه بحث چی باشه، یه حرف دیگه‌اس، ولی به هر حال، همون طوری که کتاب دینی‌ای مثل قرآن، راه خردورزی رو باز گذاشته، ما هم می‌تونیم درباره این چیزا فکر کنیم و با استدلال عقلی به نتیجه‌هایی برسیم.

مضاف بر این، در دل دین هم میتونیم برای خیلی از مطالب اعتقادی، استدلال عقلی ارائه بدیم. تو این شرایط، سؤالای زیادی پیش میاد. اولینش اینه که اگه قواعد دینی با محصولات عقل بشری جور در نیومدن، اونوقت چکار کنیم؟ کلید پاسخ به این سؤال، فهمیدن و توجه به این نکته هس که زبان علم و زبان دین با هم فرق دارن و اگه به زبان گزاره‌های دینی توجه کنیم، می‌تونیم تعارضات را برطرف کنیم. به عنوان مثال، قرآن روایتی از سجده نکردن ابلیس به انسان داره و شما هر چقدر در این ماجرا عمیق‌تر می‌شید، سؤالات عجیب و غریب بیشتری براتون پیش میاد؛ به ویژه اینکه خود قرآن هم اشاره بسیار مختصری به ماهیت شیطان کرده! این سؤالای بی‌پاسخ بعضیا رو به این فکر انداخته که نکته این داستان خیالی محض باشه! با این حال، کسانی مثل علامه طباطبایی معتقدن اگه بحث رو درهم-برهم نکنیم و اصول قراردادی حیات دنیوی رو با مسائل آفرینشی عالم قاطی نکنیم، یقیناً دچار چنین اشتباهاتی نمی‌شیم. شبیه این مورد در قرآن زیاده و متأسفانه گاهی ما فراموش می‌کنیم که قرآن، تنها به ذکر احکام فرعی نمی‌پردازه و فقط لباس ظاهری نداره. قرآن پر از تمثیل‌هاییه که برای ساده‌سازی مطالب پیچیده استفاده می‌کنه و بعضی از اون مطالب از حیطة دنیای محسوس اطراف ما فراترن؛ گاهی هم استدلال‌هاشو به صورت جدلی مطرح می‌کنه و همه برهان رو ذکر نمی‌کنه. از طرفی بعضی وقت‌ها احکام و معارف رو با موعظه و اخلاق همراه می‌کنه، و گاهی وقت‌ها مطلب رو چندین بار تکرار می‌کنه تا اثربخشی بیشتری داشته باشه. بنابراین اگه بتونیم مطلب علمی رو از مطلب دینی تشخیص بدیم، می‌تونیم تعارض‌های احتمالی بین اونا رو با عقل بشری رفع کنیم.

سواى این نکته، یادمون باشه که چون بسیاری از گزاره‌های دینی مشاهده‌پذیر نیستن، پس امکان نداره دین رو خط به خط با علم بسنجیم. این کار رو برخی از دینداران معاصر به گونه‌ای افراطی انجام میدن و با توجه به توضیح قبلی، بالاخره در جایی به تناقضات جدی برخورد میکنن! به علاوه، اگه بخوایم صرفاً دین رو به وقایع تاریخی مستند کنیم، باز هم با مشکل مواجه میشیم. به عقیده ما، هیچ کدوم از این دو حالت - یعنی جمع بستن «دین تاریخی» با علم و یا جمع بستن «دین علمی» با علم - امکان‌پذیر نیست. ما علم رو تنها در کنار دینی می‌تونیم بذاریم که پایه‌های عقلی داشته باشه. همچنان که به نظر میرسه دانشمندانی مثل اینشتین هم چنین باوری داشتن. اینشتین در مصاحبه‌ای به صراحت میگه: «نظر من این است که عالی‌ترین حدس‌ها در قلمروی علم از احساسات عمیق دینی سرچشمه می‌گیرند و بدون چنین احساساتی، آن حدس‌ها ثمربخش نخواهند بود.» و در جایی دیگه همین فرد، بچه‌هاشو رو از شرعیات دینی برحذر می‌داره و به اونا تأکید میکنه که «آموزه‌های دینی با تفکر علمی سازگار نیستند.» طبعاً منظور اینشتین از «دین» در هر دو جمله یکسان نیس و او در حالی که آموزه‌های دینی متداول در جامعه خودشو ناروا می‌دونه، قویاً از باورهای متعالی دینی و روح پرهیزکاری دین دفاع میکنه.

حالا این نکته رو در همین جا نگه دارید تا در قسمت بعدی، مختصری راجع به بده‌بوستان علم با انسان بگیم. تا اون موقع، خدا نگهدار.